

در گفت و گو با محمد رضا خسروی، شاعر و پژوهشگر خراسانی

خانه نگهداران شعر خراسان

علیرضا حیدری

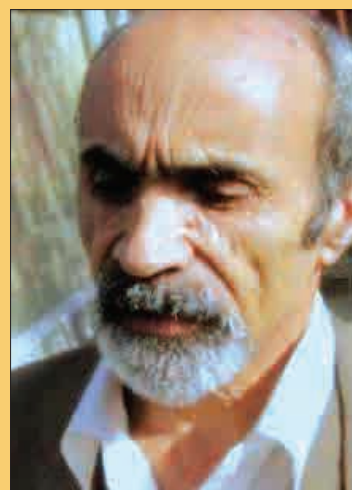
*** مشخصاً با شناخت و مرادفات سالیانی که شما با پنج شاعر مورد نظر ما داشته‌اید، چه امتیازات ادبی و اخلاقی در هر یک از آن‌ها به یاد دارید؟**

کسانی که از پیش و به نام از آنان یاد کرده بودید، از شمار چشم‌البته همان پنج نفر بودند اما من آنان را پنج واقعه در شعر خطه خراسان می‌دانم که به شمار خرد و اثر و قریحه و تاثیر باید بیش از هزار به حساب آیند و در این خصوص توضیحی خواهم داد تا آن‌چه می‌گویم محمول بر تعارف تلقی نشود و پیش از آن بگذارید در پاسخ به این پرسش یعنی برجستگی‌های ادبی و اخلاقی برای هر یک از خمسه منظوره به ترتیب سن و سال فصلی بکشایم.

احمد کمال ۱۳۷۹-۱۲۹۷

یادم می‌آید در مهر ماه سال ۷۲ کنگره‌ای برپا شده بود که با ۷۵ سالگی شاعر همزمان شده بود. فصلنامه کتاب‌پاژ نیز شماره ۹ خود را به کمال اختصاص داده بود و مصاحبه‌ای طولانی در آن درج شده بود که با عنوان «در محفل کمال» چند تن از شاعران و نویسندگان از مهر وی سخن گفتند و صدالبته بر حول شخصیت کمال از جمله: محمد قهرمان، ذبیح‌الله صاحبکار، علی باقرزاده، محمد جعفر یاحقی، محمد حسین ساکت، محمد عظیمی، تقی خاوری، رضا افضلی، مهدی سیدی، یحیی حدادی، محمود رضا آرمین و محمد رضا خسروی.

جز این مقاله‌ای هم با عنوان «مردم دگرند و او دگرسان» از صاحب این قلم نوشته شد که در چند مجله و از جمله یادنامه کمال چاپ شد. می‌خواهم بگویم که من تمام حرف‌هایم را در همان مقاله گفته‌ام و در این جا باز می‌گویم که او شاعری بود متواضع که در کار خود به انکار می‌نگریست، واقعاً بی‌ادعا بود و تکیه کلامش این بود که «اینایی که مومگم شعر نیه». اما واقع امر این است و جز این نیست که چیزهایی که او می‌گفت قصیده‌هایی بود از جنس ناصر و مسعود، ناصر خسرو و قبادیانی و مسعود سعد سلمان. شعر کمال، شعر زمان ما نبود اما شعر مکان ما بود چرا که خراسان



محمد رضا خسروی شاعر است و از خاندانی که شاعر بوده‌اند و صاحب دیوان‌های شعر. او گذشته از اینکه شاعر است و نویسنده و حقوقدان و از این قبل، صاحب آثار متعدد پژوهانه و مجموعه شعر و داستان و نوشته‌های حقوقی، سال‌ها با انجمن‌های ادبی شعر در تربت حیدریه و مشهد مرادفات ادبی داشته است و از شمار بزرگانی است که به نیکویی می‌سراید و می‌نویسد و سخن می‌گوید. دانایی و آگاهی ایشان از پیشینه شعر این سرزمین و شاعران بزرگی که در این یادنامه از آنها سخن رفته است، ما را بر آن داشت از نگاه عالمانه و نازک اندیشانه ایشان هم بهره ببریم که به گشاده رویی و فروتنانه پذیرفتند و سپاسگزاریم.

کرده بود به میراث برده بود. باز مانده هنر او «نغمه های قدسی» رنگ و روی و عطر و بوی سخن او را به خواننده اش وامی نماید.

۳- محمد قهرمان ۱۳۹۲-۱۳۰۸

محمد میرزا قهرمان را کم گوی و گزیده گوی، جدی و متین و برخوردار از صلابتی قجری می دیدم، او دریایی بود که خشک می نمود و حتی در لطیفه گویی و شوخی و نکته پردازی هم مرزهایی را مراعی بود چندان که شنونده نمی دانست با لطیفه های او باید لبخند بزند یا فقط بشنود. قهرمان بیشتر خاموش بود و کمتر حرف می زد و سخن خود را نیز بی آن که صدا را بلند کند ادایم کرد و در خواندن شعر بویژه شعرهایی که به لهجه زاوی می سرود تمام ظرایف بیانی را به کار می گرفت. من او را جزیره ای می دیدم که کسی را یارای برآشتن سکوت حاکم بر آن جزیره نبود الا معدودی از بستگان و اهالی شعر و ادب. کمال و صاحبکار و قدسی و بقا از این جمله بودند.

بر جستگی هنری قهرمان در شعر، میراث داری سبک هندی بود که به شایستگی از مرده ریگ این ژانر ادبی پاسداری می کرد و حتی قریحه پژوهشی خود را نیز مصروف همین گرایش می کرد. در کار شعر البته نباید ناگفته گذاشت که قهرمان به کار محلی سرایی اعتباری بخشید چشم گیر و ماندنی، چندان که می توانیم گفت سرودن به لهجه محلی همیشه از حاشیه کار شاعران نمودی فراتر نداشته است و قهرمان آن را به متن شاعری ارتقا داد آن هم با استادی تمام.

و ناگفته نگذارم که وقتی در آذر ماه سال ۸۴ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی خراسان همایش نکوداشت قهرمان را برگزار می کرد من به سهم خود از شعر محلی او با بسطی تمام سخن گفتم.

۴- علی باقرزاده «بقا» ۱۳۹۵-۱۳۰۸

خالق قطعه های مناسبی زیبا، علی باقرزاده با احاطه بر پیشینه نوع ادبی مورد علاقه خود و به مدد حافظه بسیار، مجلس آرانیز بودا و همچنین بازار گانی بود کار آفرین و سرمایه داری بود نیکوکار و شاعری بود جهان دیده. در عصر ما او بود که نوع ادبی قطعه را با توانایی نمایندگی



هنوز که هنوز است به شوکت و فخامت شعر سنتی پشت نکرده است. بر جستگی رفتاری و اخلاقی کمال در سادگی رفتار و گفتار او بود. کمال، فتوت و جوانمردی را در فروتنی یافته بود، او ساده بود به سادگی دو چرخه ای که بر آن سوار می شد.

۲- غلامرضا قدسی ۱۳۶۸-۱۳۰۴

قدسی در قد و قواره و حیاتی که کم و بیش مهرداد اوست را به یاد می آورد و از سابقون در شعر خراسان به حساب می آمد. یعنی که حتی در سال ۱۳۲۵ از موسسان انجمن ادبی فردوسی در مشهد بود و سری داشت سودائی سیاست. او هم به زندان افتاد و هم بر کرسی مدیر کلی تکیه زد که البته چند صباحی بیشتر به او وفا نکرد. از این ها گذشته قدسی شخصیتی بود خوش محضر، سخن آرا و بسیار گرم و دوست داشتنی، این طور به نظر می رسد که وقتی من در سال های دهه چهل به مشهد رفتم. اولین کسی که صاحبکار مرا با او آشنا کرد قدسی بود یعنی نخست قدسی و گلشن آزادی و آگاهی را به یاد می آورم و بعد کمال و قهرمان و بقا را. به هر صورت در محافل و مجالس و انجمن ها بیشترین مجال سخن را در سهم او می دیدم و با احاطه ای که بر مقولات شعری داشت از نقد و نظر آثاری که عرضه می شد باز نمی ایستاد.

زنده یاد قدسی در شعر به سبک معروف به هندی اقبالی تام و تمام داشت و شاید این از جد خود محمد جان قدسی شاعر معروف عصر صفوی که به هند مهاجرت



آری این گروه، قماش
هزار رنگ طبعشان
را در همان کارگاهی
می یافتند که ناصر
و صائب و سعدی که
ابن یمین و حافظ و
کلیسم و دوباره بر
می گردم. به همان
آغاز که شاعری طبع
روان خواهد و بس

می کرد و این بنده در آیین بزرگداشت او حق مطلب را به سهم خود با عنوان «قطعه سرای محتشم» کم و بیش ادا کردم و بر آن چه از پیش گفته ام می افزایم که هواداری او از دوستان شاعرش در افت و خیزهای زندگی روزمره در خور یادآوری است.

۵- ذبیح الله صاحبکار «سهی» ۱۳۸۱-۱۳۱۴

عزیز مصر ادب و شاعری عجب بود صاحبکار، که مانند چشمان روشن و سیمای مهتابگونش، دلی داشت صاف، زبانی داشت ساده و غزلی داشت روان و زلال و خوشگوار و طبعی داشت جان بخش مثل آب چشمه های کوهسار.

ساده تراز او کسی نیست آماذریای برآشفته روزگار، درّی گرانبایه چنورا بر نتافت تا او را در ۶۷ سالگی و در سن دلارام بر خور داری از عمر، اسیر خاک کند.

صاحبکار از سال ۳۳ که من طفلی دبستانی بودم تا سال ۸۱ که سایه از سر شعر بر گرفت، مربّی و معلّم و مصاحب و مشوق و مواظف من بوده است. با این وصف از او هر چه بگویم از سر شیفتگی و دل سپردگی است و خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران.

* سهم هریک از این بزرگواران در بسط و گسترش نقد شعر به ویژه در خراسان و مشهد چه بوده است، آن هم با وجود انجمن های متعددی که اینان داشتند و میان داری می کردند؟ بگذارید، با توجه به برداشتی که من از نقد دارم در آغاز مطلبی را بگویم و سپس به پرسش شما پاسخ بدهم.

که وقتی شما شخصاً از پنج شاعر، به نام یاد می کنید لابد
ضمن اذعان به مرتبه والای سخن آنان بیشتر به میدان داری
زمانی و مکانی در بخش اعظم سده حاضر نظر داشته اید و
درست هم هست، این پنج نفر به هیئت جمع در شهر مشهد
مقیم بوده اند و بیشترین دهه های قرن را همچون پیش
کسوتانی صبور بار اداره مجامع ادبی را بر دوش داشته اند

به عنوان شاعران شاخص مقیم، چراغ شعر خطه خراسان را روشن نگه داشتند. اینان به همین هیئت جمع که هر کدام دیگری را تداعی می کردند، خانه نگهدار شعر خراسان بودند اگر نه خراسان به بزرگان و بزرگواران صاحب نام و بلند آوازه مباحی است. که بعضاً صدای شان مرزها را در نور دیده است: مهدی اخوان ثالث، محمدرضا شفیعی کدکنی، محمود فرخ، ابوالقاسم حبیب الهی (نوید)، گلشن آزادی، عماد خراسانی، گلچین معانی، موید ثابتی، محمدرضا حکیمی، اسماعیل خوبی و م آرم از این جمله اند.

می ماند این که وقتی شما شخصاً از پنج شاعر، به نام یاد می کنید لابد ضمن اذعان به مرتبه والای سخن آنان بیشتر به میدان داری زمانی و مکانی در بخش اعظم سده حاضر نظر داشته اید و درست هم هست، این پنج نفر به هیئت جمع در شهر مشهد مقیم بوده اند و بیشترین دهه های قرن را همچون پیش کسوتانی صبور بار اداره مجامع ادبی را بر دوش داشته اند. اما واقعیت این است که در همین مدت شعر امروز و نه شعر سنتی به دشواری توانسته است آرام آرام همچون رخنه در باروی سنگی خود را مطرح سازد و گویندگانی با استعداد توانسته اند صدای شعر نیمایی و نو و سپید و امروز را به گوش مخاطبان شعر برسانند که خود البته بحثی جداراً جلب می کند. از طرفی شاعرانی جوان و هنر شمار از دهه هفتاد به بعد با نفسی تازه و بایبانی نو و نگاهی معاصر در کار غزل شروع به طبع آزمایی کرده اند که با همه موفقیتی که در خلق غزل داشته اند، دیده نشده اند و من باور دارم که این گروه در سده بعدی که سال های آن قریباً آغاز خواهد شد، طلوعی چشمگیر خواهند داشت و صد البته که تا طلوع نسل نو در افق شعر خراسان، ماییم و سر ارادت بر آستان همین بزرگوارانی که از آنان نام بردیم، والسلام.

ویراستاری آمریکایی به نام رابرت ژیرو که به ویراستاری شعر و قصه شهره است در اشاره به یک اصل ویرایشی گفته است: این وظیفه نویسنده [و شاعر] است که اگر نمی تواند شاهکار خلق کند دست کم از نوشتن آشغال خودداری کند. او همین وظیفه را به ناشر و ناقد و ویراستار هم تعمیم می دهد. با این حساب اگر ناقد با استفاده از هوشمندی و کاردانی و کارشناسی خود نتواند بر مزخرف نویسی و سرهم بندی جلوگیری کند به وظیفه خود وفا نکرده است.

با این دیباچه کوتاه می خواهم بگویم در انجمن های ادبی ایران که چکیده نقد شعر را در آفرین گفتن خلاصه می کنند اثر کارسازی از نقد و نظر دیده نمی شود. هم در تهران و هم در مشهد دیده ام که متشاعری سخن شناس سی سال و بیشتر گوشه نشین انجمنی بوده است و هنوز کسی به او نگفته است که راه را عوضی آمده است.

متأسفانه شاعر گاهی خودش نمی داند که شاعر بدی است اگر نه حفظ آبرو را شعر نمی گفت. این وظیفه کار دانان و شعر شناسان است که به «آی طریق کان» متشاعر را به راه راست که همان نگفتن یا حداقل گفتن و نخواندن شعر است هدایت کنند.

بخشی از بزرگی این پنج نفر به دلیل سواد آنان بود و تسلط بر ادبیات، چیزی که امروز گم شده است. این طور نیست؟

تمام بزرگی اینان و نه بخشی از آن به دلیل لطافت طبع، رزانت نظم، متانت فکر و رقت خیالشان بوده است. به دلیل شعرشان بوده است و نه به دلیل سوادشان. لازمه شاعر خوب بودن سواد نیست حتی لازمه شاعر بودن، ادیب بودن هم نیست. شیرین سخنی راهی دارد جدا از دیگر اسباب بزرگی. یعنی که چهره گشایان صورت دلربای معنای و سرمستان شراب بیان و سخندانی به عنوان دیگری برای نشستن بر آریکه بزرگی نیاز ندارند. اگر از عبارت تسلط بر ادبیات مقصود تان تکیه بر سنت هزار ساله شعر باشد. آری این گروه، قماش هزار رنگ طبعشان را در همان کارگاهی می بافتند که ناصر و صائب و سعدی که ابن یمین و حافظ و کلیم و دوباره بر می گردم به همان آغاز که شاعری طبع روان خواهد و بس.

و اما باز هم بگذارید تا بر آن چه گفته شد این را هم بیفزایم که اهمیت این پنج تن در آن بود که در طول سده چهاردهم که شاهد به پایان رسیدنش هستیم، با نشستن در خراسان و بی آن که پای از آن بیرون بگذارند